

سه شاعر از یک خانواده بزرگ

در اوقاتی که قائد ملی افغان حاجی میرویس خان در کندهار برای تاسیس یک حکومت ملی مجاهدت داشت، در بین قبایل نیرومند بارکزائی مرد متنغد و محترمی بنام حاجی جمال خان از خانواده معروف محمد نیکه میزیست، که مرکز سکونت وی در قلعه نادعلی کنار غربی هلمند در قسمت علیای ناوه بارکزائی و وادی مالمند بوده.

حاجی جمال فرزند حاجی یوسف و خلف چهارم محمد نیکه مدفون ارغستان کندهار است، که در (۱۰۹۸ هـ) تولد و در سنه (۱۱۸۴ هـ) بسن (۸۶) سالگی از جهان رفته و در روستای ذاکر جنوب قندهار مدفون است. وی مرد ناموری بود، که به یک صدای او هزاران جوان قبیله فراهم میشدند، و جوانان و پیران از سخن او سر نمی تافتند و در تمام جرگهای قومی در صدر می نشست، و آنچه میگفت هنگان میپذیرفتند. در سنه (۱۱۶۰ هـ) هنگامیکه لویه جرگه ملی برای انتخاب اعلیحضرت احمد شاه بابا در "شیرسرخ" جنوب قندهار انعقاد یافت،

همین حاجی جمال خان به نمایندگی اقوام بارگزائی در آن شرکت کرد، و به انتخاب آن مرد بزرگ به شاهی افغان رای داد، و تا آخر عمر یکی از اعیان حضرت قندهار بود.

حاجی جمال خان دو سال قبل از وفات احمدشاه از جهان رفت و چهار فرزند باقی گذاشت. که سردار رحیمداد خان و سردار پاینده خان (لقب به سرفراز خان) از یک مادر، و دو پسر دیگرش هارون خان و بهادر خان مشهور به حاجی درویش از بطن مادر دیگر بودند.

در آواخر عهد احمدشاهی چون حاجی جمال خان در گذشت، منصب سرداری بارگزایی به سردار رحیمداد خان پسر بزرگش تعلق گرفت، که تعهد امور شهزاده تیمور در سفر و حضر با او بود، و یکی از ارکان سلطنت بشمار می آمد، ولی چون بعد از جلوس تیمورشاه در حدود (۱۱۸۷ هـ) سردار پاینده خان زمام سرداری بارگزایی را به کف گرفت، رحیمداد خان بحیث محافظ اسناد سلطنتی مقرر شد. (۱)

در افراد این خانواده اعتبار قبیلوی و مهارت اداره و دانش و ادب فراهم آمده بود و دو برادر دیگر سردار پاینده خان اشخاص وارسته و شاعر و آزاده مشربی بودند، و بقول موهن لال، هارون خان از طرف برادرش سردار پاینده خان در گرشک حکمران بود، و دو پسر بنام شاه سرورخان و امردین خان داشت و برادر دیگرش بهادرخان مرد متقی و پارسایی بود، که مردم خوارقی را بدو نسبت میدادند، و پسرش محمدرحیم خان امین الملک نیز از سرداران محبوب و نیکنام شمرده میشد.

دودمان حاجی جمال خان و اخلاف او در سیاست افغانستان نام و شهرتی دارند که با سقوط اقتدار سدوزائیان بر مسند سلطنت افغانی قرار گرفتند، و در همین دودمان رجال علم و ادب و تصوف و فکر

نیز بر آمدند، که نخستین شخصیت ادبی ایشان هارون خان است، و ما درین مقاله سه نفر از شاعران دری این خاندان بزرگ را با نمونه های آثار ایشان که تاکنون نشره نشده معرفی می نمایم :

(۱) - گفتیم اولین شاعر این خاندان سردار هارون خان است که دیوانی در حدود (۴۵۰۰) بیت بزبان دری دارد، وی در حدود (۱۱۵۰ هـ) تولد یافته و در حدود (۱۲۰۰ هـ) زندگی داشته است، اکثر اوقات زندگانی او در گرشک به حکمرانی گذشته، ولی مدتها در کابل و کشمیر و سند و هرات گردش ها کرده و عشق بازیها نموده است. وی همواره درین گردش و سیاحت بیاد وطن بوده اشعار لطیفی را درین مورد سروده است مانند :

هارون شود ز دیده من رود خون روان
گاهی که یاد وصل بتان وطن کنم
گر کند هارون گهی یاد گرشک
نیست عیب ایدوستان حب الوطن

اشعار هارون ساده و دل انگیز و روان است، که اکثر آن به پیروی حافظ و سعدی و صائب و جامی و قاسم انوار و کمال خجنده و غیره سروده شده، و غزلهای رنگین و روانی دارد، که از فیض کلام اساتید بهره ور است و گوید :

ز فیض مصرع "سعدی" سخن شد رام من هارون
که چون گردرم آهو نگاه اورمید از من

گاهی مراتب استادی خود را در فن شعر، نتیجه شاگردی و پیروی حضرت جامی میداند :

چو تعلیم سخن کردم ز لعل یار "هارونا"
بجان شاگرد "جامی" ام بعلم شعر استادم

هارون پیرو شعرای خراسان و عراقست، و در کلام او آثار سبک هند کمتر بنظر می آید و مانند شعرای متاخر دودمان محمدزایی مشرقی، طرزی، عندلیب و غیره فریفته سبک هندو مکتب بیدل نیست. و چنین بنظر می آید، که در عصر او هنوز کلام بیدل در افغانستان شیوع نیافته و اینقدر جالب نظر سخنوران نبود. چنانچه در دیوان تیمور شاه و شاه شجاع و اشعار شاهزادگان سدوزایی و شعرای آن دربار اثری از آن پدیدار نیست.

اما "هارون" نظری بدیوان صائب و سنخور نامی اصفهان نیز داشت، و چندین غزل او را پیروی کرده و جواب گفته، بنا برین اثر معتدل سبک صائب که مدتها در کابل و هند بوده، گاه گاهی در کلامش نمایان میگردد ولی نه به اندازه ایکه روانی کلام را قربان تعقیدات و لفاظی های خیالی انگیز امثال ناصر علی و بیدل نماید.

و خواننده خود را در حل معمای پیچیده سلسله تلازمات خویش، ساعتها سرگردان کند. هارون گاهی در پیدا کردن مضمون بکر نیز موفق است و خود گوید:

کی رها یابد ز چنگ طبع شوخ من سخن
بسکه فکر من تلاش بکر مضمون میکند

در حقیقت شهراه شاعری دری ده قرن قبل از هارون، آنقدر کوبیده شده و هزاران شاعر سخن پرور بر آن سیر کرده بودند که در عصر هارون مضمون بکر یافتن کار مشکلی بود و نیز اندرین عصر بازار سخن کساد گشته و قدردانان آن از جهان رفته بودند، بنا بر آن هارون بر طبع سخن گستر خویش فسوسها میخورد و میگفت:

نیست چون قدر سخن هیچ بعالم هر گز
وای "هارون" چکند طبع سخن گستر من

باز هم هارون دیوانی ساخته، که نظیر آن در شاعران همین عصر افغانستان کمتر است. و با روانی الفاظ و شیرینی مطالب عشقی و اخلاقی و عرفانی را بخوبی افاده کرده است مانند:

تکیه بر آفتاب

زلف کافرکیش تو از سر کشی
تکیه دارد روز و شب بر آفتاب

گرگن اشک

بسان آسمان از اشک چشمم
همه روی زمین بگرفته کوکب

شعله خیال

تیغ فلک نبرد ز فرقم بغیر موی
از شعله خیال فرو ریخت بال ما

شون ای شون

وعدۀ وصل بفرداست و لیکن دانم
باز این وعدۀ فردای تو فردا دارد

صابون و ماه

نگردد شسته از داغ ریایی خرجه ات هر گز
کنی از قرص ماه و مهر گرای شیخ! صابون را

ابیات دیگر همین غزل تماماً خواندنیست :

چو آرام در خیال خود شب آن لبهای میگون را
 بجای باده نوشم تا سحرگه ساغر خون را
 شود خورشید تا از شرم در ابر سیه پنهان
 مه من! دور کن از چهره یکره زلف شبگون را
 روی ای سرو قامت تا بسیر بوستان روزی
 بخاک تیره بنشانی ز شوخی سرو موزون را
 شبی گر بگذرد در دل، خیال برق رخسارت
 چراغان از شرار آه سازم سقف گردون را
 بروز عید قریان میکنم قریان ترا گفتمی
 "سرت گردم" مده از دست خویش این روز میمون را
 ز احوال رقیبان یک یک از ناز پرسیدی
 نمی پرسی چرا؟ ای سنگدل احوال "هارون" را

هارون اصلاً افغان پنتو زبان بود، ولی در زبان دری اشعار رثیق و شیوا میسرود و بنا برین خود را سواد مردم چشم شیرین زبانان می شمرد:

اگر از نس افغانم ولی "هارون" بصد شوخی
 سواد مردم چشم همه شیرین زبانانم

از خلال اشعار هارون پدید می آید که وی از گرشک مسکن اصلی خود دور افتاد و سالها در کابل و هرات و حتی هند و کشمیر بسر برده، و چون در قندهار دلتنگ بوده، خواهش نوبهار کشمیر و کابل را داشت :

دلم بگرفته "هارون" بس بملک قندهار از غم
 نسیم نوبهار کابل و کشمیر می یابد
 اگر چه بعداً هارون را در گلستان کابل مسرور و شادمان می بینیم
 و این شعرستان دلکش و زیبا را می ستاید و گوید :

رنگین بسان گلستان دیوان تو شد در جهان
 "هارون" ز بس از صدق دل، اوصاف کابل کرده ای

یا :

با "هارون" بیبلا آغشته

هر که بد خواهی کابل دارد

ولی چون اقامت هارون در کابل مدتی اضطراری و اجباری نیز بود، بنا برین طبع آژادش از آن رنجیده و گفت :

بلبل همچو منی را صیاد!

در قفس بندی کابل داری

هارون در جوانی مرد عشق باز و رند زیبا پسند بود، و در هنگام آوارگی، گل چهرگان هر شهر از نگاه رندانه اش دور نمانده، و دل مشتاق او را ربوده اند مثلاً وقتی او را در هرات دلداده نازنینان شیرین حرکات آن شهرستان زیبا می یابیم که گوید :

میرسد سرو ناز خوش حرکات

میروند دل زبنده ای حضرات!

دل ربوندند از کف "هارون"

نازنین دلبران شهر هرات

چنین به نظر می آید که شاعر ما از داخل وطن گاهی بسوی هند هم رفته و در آن سرزمین آرام و پهناور باسبزان فسوتکار و هندی پسران دلربا، نجواها و داستانهای دوستی و عشق و غصه و رنج داشته است.

یکی هندی پسر، دل برده از من
جفا جویی، سیه چشمی، پر از فن
همه سوی وطن رفتند و ما را
زهر سو بسته آن مه راه رفتن

اینک یک غزل هارون که بطور نمونه از دیوان خطی او اقتباس می شود :

آمد وزود رفت دلبر ما	وای زین طالع بد اختر ما
رفته تاییار از برم امشب	خار شد بخیه های بستر ما
از درماییا بکف ساغر	شاد کن خاطر مکدر ما
ای خدایا بکام دل برسم	که بیناید نگار در بر ما
گر نهی پای بر سرم روزی	میرسد تا نهم فلک سر ما
هجر میسوخت جان ناشادم	گر نمی بود دیده تر ما

گفته ام وصف لعل او "هارون"

در سخن نیست کس برابر ما

از تاریخ وفات و مدفن هارون خبری نداریم، ولی او را در سلطنت محمد زایی اولین شاعر صاحب دیوان و گوینده شیوا زبان می شناسیم، و بایستی که در تاریخ ادبیات قرون اخیر افغانستان جای خود را بگیرد.

(۲) :- شاعر دوم این خاندان سردار مهردل خان مشرقی بن سردار پاینده خان و برادر زاده هارون خان سابق الذکر است، که در محرم ۱۲۱۲ هـ در قندهار تولد یافته و روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی

(۱۲۷۱ هـ) از جهان رفته و در مقبره حضرت جی جنوب شرقی قندهار مدفون است.

این مرد دانشمند و سردار صاحبدل، ادیب و شاعر مقتدر زبان دری و پشتو است که دیوانی بر چندین هزار بیت بسبک هند سروده، و مثنوی شرح بیتین و مثنوی او هم موجود است کتابی در تصوف بنام جمع الجمع و رساله ای در شرح اشارات و رموزات میان عبدالحکیم کاکر دارد.

مشرقی سردار پارسا و صوفی مشربی بود، که در حدود (۱۲۵۰ هـ) با چهار برادر دیگر خود در سیاست قندهار دستی داشت و مرد خوشذوق نیکو مشربی بود که ادباء و سخنوران و دانشمندان همواره در مسکن او فراهم می آمدند، و او را با ارباب ذوق و صاحبان عصر مجلس ها و حالا و مشاعره ها و بحث ها بود.

مشرقی در حقیقت پیرو و شاگرد دبستان پیدل و سبک هند است ولی مثنوی های او کیف و شور و حال مثنوی کبیر مولوی بلخی دارد، و مثنوی شرح بیتین او که نسخه خطی آن پیش روی نویسنده است در حدود هزار بیت است و اینکه نمونه ایی از آن :

تا توانی روی از آدم متاب	تا نگرده نازلت از حق عتاب
مظهر کلت انسان ای پسر	باتو گویم قصه را من مختصر
حضرت انسان بود ام الكتاب	تا نگریدی کافر از وی رخ متاب
در حقیقت است انسان ای فهیم	شرح بسم الله الرحمن الرحیم
گفت الانسان سری کردگار	سر حق انسان بود، بس هوشدار

سه شاعر از یک خانواده بزرگ

پوهاند حبیبی

پای خیال مرا عذر طلب لنگ داشت
 آبله داغ گشت یاس دل تنگ ما
 آتش سودای کیست شعله فانوس دل
 سوخت رباب نفس زیر و بم چنگ ما
 از سر افسردگی "مهردل" افسرده شده
 هر رگ خون شرر در جگر سنگ ما

یک غزل دیگر مشرقی :

بیدرست چون جباب خانه ما
 بر نفس بسته آشیانه ما
 از غم چشم سرمه آلودت
 بشنو از خامشی افسانه ما
 ما به عشقت رمیده ایم از خود
 شور سودا بود بهانه ما
 روزگار چو گل بخون جگر
 سر کشیده ز خاک خامه ما
 قبله روی اوست در نظرم
 طعنه کعبه آستانه ما
 چون ذره صد هزار روز نشد
 از خدنگت دل نشانه ما
 "مهردل" زهره از سر شادی
 بر فلک رقصد از ترانه ما

هست سرحق و حق سر او
 لایق این سر جز انسان کس نبود
 هست عالم شهر و انسان شهریار
 در طلسم جسم انسان گنجهاست
 گر نبود ذات انسان در میان
 گنج اسرار از تو داری آرزو
 لیک باشد دیو آدم چهره بس
 گفت مولانا از ان اندر کتاب
 سر حق خواهی رو از انسان بجو
 زان حق اندروی نهان این سر نمود
 هم بانسان شد خدایی آشکار
 زانکه انسان گنج اسرار خداست
 کی زهستی یافتی عالم نشان
 خیز و کن از بهر انسان جستجو
 کش بصورت شد غلط بسیار کس
 نکته روشن بسان آفتاب

" ای بسا ابلیس آدم رو که هست "

" پس بهر دستی نباید داد دست "

اکثر اشعار مشرقی غزلست، و در غزل او خیال بافی و تلازمات
 شاعرانه و موشکافیهای خیال انگیز سبک هند و حضرت بیدل
 نمایانست، و چاشنی تصوف دارد مانند این غزل :

جلوه بصد رنگ کرد ثابت بیرنگ ما
 رشک پریخان شده آئینه رنگ ما
 تا بسر طور عشق نغمه از نی زدیم
 برق تجلی حسن سوخت پر زنگ ما
 جاده مقصود را بانک درای خودیم
 پی بحقیقت توان برد ز آهنگ ما
 نسخه بیمار عقل نیست بدیوان عشق
 سر خط دیوانگیست دفتر فرهنگ ما

(۳) - از اخلاف مشرقی سردار خوشدل خان فرزندش را هم بحیث شاعر می شناسیم، و بعد از او چندین شاعر دیگر هم در همین دودمان بر آمده اند مانند: طرزی، عندلیب، سردار محمد حسن، سردار غلام حیدر، احمد خان و غیره.

که هر یکی دارای دیوان شعر بوده و آثار گرانبهای بزبان دری دارند، و ما در اینجا فقط یک غزل سردار خوشدل خان را از یک جنگ خطی در اینجا بطور نمونه اشعارش می آوریم:

بسی تپیدم، الم کشیدم، رخت ندیدم، درین جدایی
غمت خریدم، بدل گزیدم، بجان رسیدم، اگر نیایی
قسم برویت، بتار مویت، که من بکویت، بجستجویت
اگر بسویت، رسم ببویت، زبیم خویت، کنم گدایی
بخال هندو، بدام گیسو، بچشم آهو، بقوس ابرو
زدی بهر سو، خدنگ جادو، بت پریرو، چه دلربایی
برم نشستی، بعین مستی، زبزم جستی، ز جمله دستی
دلم شکستی، بزلف بستی، بغمزه خستی، چه جان گزایی؟
ز جور هجران، شدم پریشان، به آه سوزان، بچشم گریان
بروی جانان، ز درد هجران، کنم صد فغان، اگر بیایی
باین شمایل، نمودی مایل، ربوده بی دل، بگو چه مشکل؟
اگر به "خوشدل" بلطف شامل، بشوق کامل، نظر نمایی

از افراد ما بعد این دودمان دیوان طرزی طبع گردیده ولی دیوانهای عندلیب و حسین و احمد و غیره در برخی از کتب خانه های داخلی محفوظ بوده و تاکنون درباره ایشان تفصیلی نشر نشده است و

بایستی برای ترتیب تاریخ ادبیات دری در قرون اخیر، چنین آثار مغتنم طبع و نشر، و یا لا اقل در مجلات ادبی معرفی شوند. (۲)

(۱) حیات امیر دوست محمد خان از موهن لال ۱۲/۱.

(۲) مجله ادب سال ۱۳۴۴، شماره ۵ و ۶ - ص ۳۶